جلسه 323

یکشنبه 23/01/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که لفظ حرام در روایات به چه معنای هست؟

آقای سیستانی فرمودند چهار احتمال در معنای حرام هست. احتمال اول این بود که حرام یعنی آنچه که نهی لزومی دارد در مقابل مکروه یعنی آنچه که نهی تنزیهی دارد.

فرمودند این معنا، معنای مستحدث است، ولذا در معتبره سیف تمار می گوید: إن علی بن ابیطالب علیه السلام کان یکره أن یستبدل وسقا من تمر المدینة بوسقین من تمر خیبر ولم یکن علی علیه السلام یکره الحلال.

معنای دوم این است که: مراد از حرام آن چیزی است که در قرآن از آن نهی شده است. مکروه یعنی آنچه که حرمتش از غیر قرآن استفاده شده است. که در روایات آمده است إنما الحرام ما حرّم الله فی القرآن. در کتب عامه هم این مطلب مطرح است. و ائمه علیهم السلام هم طبق جو موجود نمی خواستند جوری سخن بگویند که خلاف جو موجود باشد و اعتماد مردم به ائمه علیهم السلام تضعیف بشود. ولذا ائمه علیهم السلام هم که می فرمودند حرام، راجع به آن چیزهایی است که در قرآن بوده است.

معنای سوم این است که بگوئیم حرام آن چیزی است که دلیل روشن و قاطع حال یا در کتاب یا در سنت بر حرمت آن باشد. اگر اجتهاد بکنند حرمت چیزی را بفهمند، تعبیر به حرام نمی کنند، تعبیر می کنند مکروه.

ایشان فرموده است در عصر صادقین علیهم السلام اصطلاح فقهاء بر این بود. شواهدی هم ذکر می کنند:

سید مرتضی در ذریعه می گوید: فقهاء چیزی را می گفتند حرام، که دلیل قاطع بر حرمت آن باشد. اما راجع به آنچه که اجتهاد می کردند می گفتند مکروه، قالوا مکروه و لم یطلقوا التحریم فیه. در حلال هم آن چیزی که روشن بود می گفتند حلال، آنچه را که عن اجتهاد می فهمیدند که مباح است می گفتند لا بأس به.

در تفسیر قرطبی این تعبیر آمده است از اعمش، می گوید: ما سمعت ابراهیم (ابراهیم بن مالک اشتر نخعی که از فقهاء عامه بود)، می گوید من از ابراهیم بن مالک اشتر نخعی ندیدم که بگوید حلال یا حرام. می گفت کانوا یکرهون، کانوا یستحبون. چیزی که اجتهاد بکنند که این حرام است، در کلام مالک هم هست که می گفتند إنی أکره کذا.

بگوئیم ائمه علیهم السلام هم بر اساس مدارات با جو موجود، تا نگویند که أتوا بفقه جدید، طبق همین اصطلاح مشی می کردند.

احتمال چهارم این است که مراد از حرام، حرام شدید باشد، و مراد از مکروه حرام غیر شدید باشد. در روایت ابی بصیر آمده است: کان یکره أن یؤکل من الدواب لحم الارنب و الضب و لیس بحرام کتحریم المیتة و الدم و لحم الخنزیر. اینجور این روایت را معنا کنیم که خوردن گوشت خرگوش و سوسمار مکروه است، ولی حرام نیست در حد حرام بودن میته و دم و لحم خنزیر.

سؤال وجواب: بلا اشکال گوشت خرگوش و سوسمار حرام است ولو حرمتش به حد حرام بودن میته و دم و لحم خنزیر نیست. چون همینکه بگویند یکره حرام است، چون لم یکن علی علیه السلام یکره الحلال، امام معصوم نسبت به حلال نمی گوید مکروه.

آقای سیستانی فرموده اند از این چهار احتمال فقط احتمال دوم که می گفت حرام أی الفریضة و ما حرمه الله فی الکتاب، حرام یعنی آن چیزی که مصداق فریضه است، فریضه یعنی ما قدره الله فی الکتاب إما بالایجاب أو بالتحریم أو بالحکم الوضعی. پس طبق احتمال دوم حرام شد ما نهی عنه القرآن الکریم، که می شد از مصادیق فریضه دیگر، چون فریضه آن چیزی بود که در قرآن حکمش آمده است.

طبق این احتمال عند التزاحم فریضه بر سنت مقدم است.

طبق احتمال چهارم هم البته حرام آن چیزی است که حرام شدید است، خب مقدم است بر مکروه که حرام غیر شدید است از باب تقدیم اهم.

این فرمایش ایشان.

اقول: به نظر ما اصل مدعای ایشان ناتمام است. علاوه بر اینکه ما نفهمیدیم بالاخره ایشان کدام نظر را انتخاب کرد. در کلمات دیگر ایشان هم خیلی واضح بیان نشده است، چون مکرر این مطلب را ایشان بکار برده است ولی واضح نیست که آیا احتمال دوم را می پذیرد یا احتمال سوم را. اینجا هم نسبت به احتمال دوم که رسید فرمود طریقه فقهاء عامه این بود و ائمه علیهم السلام هم طبق این روش سخن می گفتند، در احتمال سوم هم همین را فرمود. بالاخره در احتمال دوم این بود که ما بیّن حکمه فی الکتاب و ثبت النهی عنه فی الکتاب الکریم، فهو حرام. آنجا که رسید ایشان به روایت استشهاد کرد ومطالب فقهاء عامه را بیان کرد، فرمود اصطلاح فقهاء عامه بر این بود، مشی ائمه علیهم السلام بر این بود. احتمال سوم هم که ما ثبت حکمه بدلالة قاطعة من الکتاب أو السنة، آنجا هم باز فرمود روایاتی هست مؤید این معنا. اصطلاح فقهاء عامه بوده است، مشی ائمه علیهم السلام بوده است.

ایشان در بحث لباس مشکوک ظاهر این است که احتمال سوم را تأیید می کنند. چون در آنجا می گوید موثقه ابن بکیر که می گوید نماز خواندن در چیزی که حرم علیک اکله فاسد است، ایشان می فرماید روایت گفت ما حرم علیک اکله، روایت نگفت ما نهیت عنه اکله. بعد می گوید حرم علیک اکله یا باید در قرآن بیاید یا سنت قطعیه باشد. ولذا مختص می شود به خنزیر که در قرآن است، و سباع که در سنت قطعیه است. کلب هم جزء سباع است.

سؤال وجواب: میته حساب دیگری دارد. موثقه ابن بکیر بحث میته نمی کند. فأما ما حرم علیک اکله فالصلاة فیه فاسد بحث ما لا یؤکل لحمه است که یکی از موانع نماز همراه داشتن ما لا یؤکل لحمه است. ایشان می گوید نگفت ما لا یؤکل لحمه، بلکه گفت ما حرم علیک اکل لحمه. ولذا مختص می شود به آن چیزی که در قرآن است "و لحم خنزیر"، وآن چیزی که در سنت قطعیه است که پیامبر اکرم از سباع نهی کرد.

اما غیر این دو، مثلا اجزاء حیوان حرامخوار و جلال در لباس مصلی باشد، نماز باطل نیست. چون حرمت حیوان جلال نه در قرآن آمده است و نه در سنت قطعیه آمده است. و همینطور حرمت ضب و ارنب و ...اینها حرام هم باشند نه در قرآن آمده است و نه سنت قطعیه است. سنت قطعیه یعنی یک دلیل واضحی که از ادله قطعیه است نزد متشرعه بر حرمت سباع بوده است. از واضحات بود که پیامبر نهی کرد از سباع من الطیر و السباع من الحیوانات. ولکن نهی از ارنب و ضب وسمکی که لا فلس له و جلال اینها ولو نحو لزومی دارد، اما نه به قرآن ثابت شده است ونه به سنت قطعیه.

ولذا به قرینه فرمایش ایشان در بحث لباس مشکوک می فهمیم که ایشان احتمال سوم را تقویت می کنند. آنوقت نمی دانیم ایشان با ادله ای که برای احتمال دوم ذکر کرده اند که لیس الحرام الا ما حرام الله فی القرآن چه می کنند. آخه برای احتمال دوم هم ایشان شواهدی ذکر کرد. اگر بنا است ایشان احتمال سوم را تقویت کند، خب باید شواهد بر احتمال دوم جواب داده بشود.

اقول: به نظر ما در کلمات فقهاء و در کلمات لغویین و در روایات عرف همان معنایی را که الا از حرام می فهمد همان معنا بوده در زمان ائمه علیهم السلام بوده است.

در مورد مکروه ما قبول داریم که مکروه الان به معنای نهی تنزیهی است، ولی مکروه در قرآن و حدیث به معنای مطلق نهی است. اینکه ایشان فرمود مکروه در زمان ما اصطلاح مستحدث است، بله اصطلاح مستحدث است، ولکن معنای ظاهر قدیم نهی لزوم نیست. بلکه یَکره یعنی بدش می آید. یا یُکره یعنی خوب نیست. این اعم است از حرمت و کراهت تنزیهیه.

واین روایتی که ایشان خواند که معتبره سیف تمار بود که «ولم یکن علی یکره الحلال» قطعا این یکره در این روایت استعمال شده در کراهت لزومیه. چرا؟ برای اینکه مسلم علی علیه السلام از مکروه های فقهی بدش می آید منتهی کراهت غیر لزومیه. این را که نمی شود منکر شد. آیا یعنی علی علیه السلام از مکروه بدش نمی آمد؟ بدش می آمد منتهی بد آمدن ضعیف. خدا بدش می آید از کار مکروه منتهی بد آمدن ضعیف. ما معتقدیم امیرالمؤمنین علیه السلام فانی فی الله است و آنچه را که خدا بدش می آید او هم بدش می آید. ولذا مکروه مورد بغض امیرالمؤمنین است. ولذا ائمه علیهم السلام مکروهات را مرتکب نمی شدند. در مثال آمیزش غیر طبیعی با همسر برخی از روایات تجویز کرده است و برخی از روایات تحریم کرده است، ولی در همان روایات مجوزه از امام سؤال می کنند که شما همچنین کاری می کنید؟ حضرت فرمود نخیر. مسلم امام معصوم کار مکروه نمی کند و از مکروه بدش می آید. پس ولم یکن علی علیه السلام یکره الحلال یعنی کراهت لزومیه ندارد امیرالمؤمنین نسبت به حلال. یعنی امیرالمؤمنین آنچه را که خدا حلال می داند حرام نمی کند، کراهت لزومیه ندارد نسبت به آن. اگر مکروه فقهی و اصطلاحی است،از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام هم مکروه است و نه حرام.

پس این ولو یکن علی یکره الحلال قطعا مراد کراهت لزومیه است. یعنی امیرالمؤمنین نسبت به حلال کراهت لزومیه نداشت. همینی که در روایات دیگر هم داریم در زیارتنامه ها داریم أشهد أنک احللت حرام الله و حرّمت حرامه. امیرالمؤمنین حلال خدا را حلال می دانست و حرام خدا را حرام می دانست، در مقابل خدا تشریع نمی کند. ولذا لم یکن علی یکره الحلال قطعا به این معنا است که امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به حلال کراهت لزومیه نداشت، والا کراهت غیر لزومیه قطعا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مکروهات داشت.

پس یقینا این روایت ولو یکن علی یکره الحلال استعمال شده است در کراهت لزومیه. استعمال اعم است از حقیقت. دلیل نمی شود که هر کجا لفظ یکره گفتند ظهور پیدا کند در کراهت لزومیه. در این استعمال به قرینه و مناسبت حکم و موضوع معنا این است.

پس ما نسبت به مکروه این را قبول داریم که در زمان ما معنایی دارد مستحدث، ولی در زمان ائمه علیهم السلام معنایی داشته اعم از حرام و مکروه. گاهی در حرام بکار می رفته، " وکرّه الیکم الکفر و الفسوق والعصیان"، ولکن گاهی هم به معنای کراهت اصطلاحیه بکار می رفته است «أنا اکره ذلک».

سؤال وجواب: بحث در این نیست که این کار مکروه است یا مکروه نیست. روایت می گوید این کار حرام است بیع ربوی است. نمی خواهد بگوید که نه این کار مباح متساوی الطرفین نیست. خب اگر اینجوری است خیلی از چیزها مباح متساوی الطرفین نیست مثل پنیر خوردن. امام علیه السلام در روایت معتبره سیف تمار می خواهد بفرماید مبادله یک وسق از تمر مدینه با دو وسق از تمر خیبر این حرام است. چون علی بدش می آمد از این کار، و لم یکن علی یکره الحلال، یعنی لم یکن علی یکره الحلال کراهة لزومیة. این دلیل نمی شود که ما بگوئیم پس هر کجا یکره گفتند به معنای کراهت لزومیه است. نه، اینجا قرینه داریم بر این معنا.

اما راجع به لفظ حرام؛ ما هم لغت را دیدیم، لغت اصلا اینجور معنا نمی کند. حرام یعنی ممنوع. حرام شرعی هم یعنی ممنوع. و روایات زیادی هست که حرام بکار رفته است در حالی که نه در قرآن آمده و نه در سنت قطعیه. ما موارد متعددی را ذکر کردیم. اصلا ببینید در روایات ما حلال و حرام را در مقابل هم می گذارند:

نظر فی حلالنا و حرامنا.

إنما الامور ثلاثة حلال بین و حرام بین و الشبهات بین ذلک. خب آن شبهات هم یا واقعا حلالند یا حرام. خب یعنی چی؟ یعنی هر امری یا حلال است یا حرام. خب طبق نظر آقای سیستانی این حصر حاصر نیست. برخی از امور نه حلالند و نه حرام.

إن امرأتی و امرأة ابی بارد تخرجان فی المأتم. حالا تشییع جنازه چون بر زن مکروه است، فتقول امرأتی إن کان حراما فانهنا عنه.

این آقا می گوید من نهیشان می کنم می گویم نروید در مأتم، آنها هم می گویند إن کان حراما فانهنا عنه حتی نترکه، و إن لم یکن حراما فلأیّ شیء تمنعنا؟ اگر حرام است بگو نکنیم، اگر حرام نیست چرا نهی می کنید؟

اگر واقعا حرام اخص است از ممنوع و منهی عنه، ممکن بود آن آقا بگوید نه، منهی عنه است به نهی لزومی، ممنوع است ولی حرام نیست. ظاهر این روایت این است که حرام مساوی است با ممنوع.

در روایت تحف العقول می گوید: کل امر یکون فیه الفساد فهذا کله حرام لأن ذلک کله منهی عن اکله وشربه. می گوید چون نهی دارید از اکل وشرب ما فیه الفساد، پس حرام است. مساوق گرفته است نهی را با حرام.

لا تبیع المصاحف فإن بیعها حرام.

بیع العذرة حرام.

غبن المؤمن حرام.

جدا کردن بین مادر و فرزند حرام.

جدا کردن بین دو برادر حرام. آیا سنت قطعیه است که اگر دو برادر برده شخصی بودند، این حق ندارد یکی از آنها را بفروشد به یک کسی و دیگری را بفروشد به کس دیگری؟ این سنت قطعیه بوده؟ این احتمالش نیست.

مملوک تزوج بغیر اذن مولاه، قلت حرام؟ قال ما ازعم أنه حرام و نوله (یعنی الحقیق به) أن لا یفعل الا باذن مولاه.

یا روایت دیگر: کل سمک لا یکون له فلوس فأکله حرام.

خب جناب آقای سیستانی! شما که اصلا فرمودید سمکی که لا فلس له نه در قرآن آمده که حرام است و نه سنت قطعیه است، خب این روایت می گوید فأکله حرام.

وروایات دیگر. آنقدر استعمال زیاد است، اکثر این استعمالات را ما نقل کردیم، آنقدر استعمال زیاد است که انسان مطمئن می شود که معنای حرام همان معنای ممنوع است.

اما این شواهدی که ایشان ذکر کرد، به نظر ما اینها شاهد نیست. لیس الحرام الا ما حرم الله فی القرآن، این اصلا یک عامی است، می خواهد بفرماید اینها حلال است. حرام آن چیزی است که فقط در قرآن آمده است. چون در قرآن نیامده نهی از امل إرنب و ضب، پس اینها حلال است. ظاهر این روایات این است. سؤال می کند از حکم شرعی اش. نمی گوید من تعبیر کنم حرام یا تعبیر کنم مکروه و منهی عنه. امام بفرماید که تعبیر به حرام نکنی، مواظب حرف زدنت باش، لیس الحرام الا ما حرم الله فی القرآن. این نبود. طرف سؤال می کرد که برود گوشت خرگوش وسوسمار بخورد، یا می خواست به مردم بگوید بروید بخورید. سؤال از حکم شرعی اش بود، امام فرمود در قرآن که حرمتش نیامده پس حلال است. چون آیه می گوید "قل لا اجد فیما اوحی الیّ محرما علی طاعم یطعمه الا أن یکون میتة أو دما مسفوحا أو لحم خنزیر فإنه رجس أو فسقا احل لغیر الله"، قرآن می گوید غیر از اینها حرام نیست، امام هم می فرماید قرآن حرامها را بیان کرد بقیه حلال است. حالا این روایات معارض دارد یا حمل بر تقیه می شود بحث دیگری است. این روایات این را می گوید.

یا آن روایتی که فرمود سمکی که لا فلس له حرام نیست چون در قرآن نهی از آن نشده است. و لکنهم کانوا یعافونها فنحن نعافها. پیامبر نخورد ما هم نمی خوریم. پیامبر خوشش نمی آمد بخورد ما هم خوشمان نمی آید بخوریم. اصلا ظاهرش این است که یعنی حرام نیست. جائز است منتهی ما نمی خوریم.

حالا این روایت را چه باید کرد، خب آقایان حمل بر تقیه می کنند. شنیدم یک آقایی از لبنان بر اساس همین روایت اظهار تفقه کرده اند که بله خوردن ماهی که فلس ندارد حلال است بخاطر این روایات. حالا او چه کسی گفته است مثل بقیه حرفهای نامربوط که زده است بحثی است. اما این روایت مفادش این است. حالا اصحاب حمل بر تقیه کرده اند یا اعراض شده است از متن حدیث، بحث دیگری است. آن توجیه آقای سیستانی که می فرماید اینها حرام نیستند یعنی در قرآن نیامده، ولی ممنوع است، خب این خلاف ظاهر این روایت است.

و خلاصة الکلام اینکه ما حرام را به همان معنای ممنوع می دانیم و هیچ توجیهی ندارد که بگوئیم حرام اگر با عنوان مکروه تزاحم کرد ترجیح دارد. چه فرق است بین حرام و مکروهی که دلیل داریم مکروه لزومی است، مثل و لم یکن علی یکره الحلال. کان علی یکره و لم یکن علی یکره الحلال، این نشان می دهد که یعنی مکروه لزومی و نهی لزومی، خب چه فرق می کند با حرام؟

قرآن هم می گوید و کرّه الیکم الکفر و الفسوق و العصیان، این تعبیر کرّه آیا نشان می دهد که حرمتش ضعیف بوده است؟.

سؤال وجواب: کل اولئک کان سیئه عند ربک مکروها راجع به زنا و امثال آن است دیگر. خب آیا یعنی حرمتش ضعیف بوده است؟ اینکه محتمل نیست. حرمت و کراهتی که با قرینه از آن لزوم بفهمیم یا نهی اینها علی حد سواء هستند، ولذا این مطلب درست نیست.

#### مرجح هفتم باب تزاحم (ترجیح حق الناس بر حق الله)

مرجح سابع: ترجیح حق الناس است بر حق الله.

مشهور قائلند اگر تزاحم شد بین حق الناس و حق الله، خدا می بخشد، همان گناه خدا را مرتکب بشو ولی حق الناس را ضایع نکن. (گفت می بخور منبر بسوزان بنده آزاری مکن).

از کسانی که این نظر را قائل است و در فقه تطبیق کرده است مرحوم آقای خوئی است. مثلا در همان اضطرار که یا از ظرف غصبی آب بخورد یا از ظرف طلا، آقای خوئی می گوید برو از ظرف طلا آب بخور، چون آنجا سر و کارت فقط با خدا است، اما در استعمال ظرف مغصوب حق الناس است، حق الناس اهم است یا محتمل الاهمیة.

مورد دیگر که آقای خوئی ره تطبیق می کند در بحث حج است. می گوید اگر شما پول داری حج بروی از آن طرف طلبکار هم وقت وصول طلبش رسیده می خواهد طلبش را وصول کند، باب، باب تزاحم است. مستطیع هستی. اینکه بعضی می گویند مستطیع نیستی، نه مستطیعی، اما تزاحم می گوید حق الناس مقدم است برو اداء کن دین را. حق الناس از حج هم مقدم است. چرا؟ برای اینکه اگر دین مردم را اداء کردی دیگر اصلا حج بر تو واجب نیست تا بعد بگوئی بنی الاسلام علی خمس. اصلا اداء دین که کردی اصلا دیگر حج بر تو واجب نیست. اگر واجب بود و نمی رفتی رکن اسلام را ترک کرده بودی. ولی با فرض اشتغال به اداء حق الناس، اصلا دیگر بر تو حج واجب نیست.

وهمینطور آقای خوئی می گوید اگر شما مکه می روی خرج عیالت را نداری. می گوئی حاج خانم من پول دارم مکه بروم، اما اگر مکه رفتم دیگر پول ندارم که خرج شما را بدهم. حاج خانم یکوقت راضی می شود هیچ. اما یکوقت راضی نمی شود. آقای خوئی می گوید بمان و نرو. چرا؟ برای اینکه حق الناس است. حق المرأة است. اگر بروی حجت صحیح و مجزی است، ولی حق الناس مقدم است باید عند التزاحم او را مقدم کنی.

آقای حکیم اشکال کرده است، وقبل از آقای حکیم صاحب عروه اشکال می کند. صاحب عروه در همان بحث حج می گوید ما دلیل نداریم که حق الناس بر حق الله مقدم است. به چه دلیل؟ آقای حکیم هم اشکال کرده است.

اقول: اشکال بر آقای خوئی وارد است. به چه دلیل حق الناس بر حق الله مقدم است؟.

البته این را بگویم: این آقایان هم که می گویند حق الناس بر حق الله مقدم است، اگر از خارج اهمیت حق الله را بفهمیم، آنهایی هم که مشهوری هستند و می گویند حق الناس مقدم است دیگر اینجا نمی گویند. مثلا حق الله زنا است، زنا نکردن حق الله است. امر دائر است که ظالمی شخصی را اکراه کرد که یا زنا کن و یا غصب و یا غیبت بکن (بنابر نظر مشهور که غیبت حق الناس است). آیا فقیهی آمده بگوید برو زنا بکن چون چاره ای نداری، الغیبة اشد من الزنا؟. نه این الغیبة اشد من الزنا حیثی است. یعنی از این حیث که تا مغتاب شما را نبخشد طبق نظر مشهور خدا شما را نمی بخشد. در خود روایت می گوید: لأن صاحبه (یعنی صاحب الزنا) یندم فیتوب فیتوب الله علیه، وصاحب الغیبة لا یغفر له حتی یستغفر له صاحبه. حیثی است. و الا کسی توهم می کند که غیبت نکن زنا بکن، یا غصب مال غیر نکن زنا بکن؟

پس این چیزی که مشهور مثل آقای خوئی می گویند در مواردی است که اهمیت حق الله را از خارج نفهمیم. اینجا می گویند حق الناس معلوم الاهمیة یا محتمل الاهمیة است.

ما می گوئیم همان هم دلیل ندارد. به چه دلیل؟.

می گویند روایت آمده است که گناه سه قسم است: «الذنوب ثلاثة: ذنب یغفر و ذنب لا یغفر و ذنب لا یترک. فأما الذی یغفر فظلم الانسان نفسه، والذی لا یغفر ظلم الانسان ربه (شرک) و الذی لا یترک ظلم الانسان غیره». می گویند روایت می گوید ذنب لا یترک، ظلم الانسان غیره است، اما ظلم الانسان نفسه یعنی گناه ذنبٌ یغفر است. پس معلوم می شود ذنبٌ لا یترک شدیدتر است از ذنبٌ یغفر.

سؤال وجواب: ذنب لا یترک یعنی رهایت نمی کند تا بروی از طرف مقابل حلالیت بطلبی.

اقول: جوابش این است که بله، به این معنا ذهب لا یترک است. حق الناس باید طرف راضی بشود، اما دلیل نمی شود که پس هر جا تزاحم شد بین حق الناس و حق الله، حق الناس مقدم بشود. بله اگر بخواهی از حق الناس توبه کنی باید طرف را راضی کنی. اما در حق الله خدا را راضی کن. همین.

سؤال وجواب: یکوقتی اداء دین است برو دینش را اداء کن. ...اگر حق الناس است و دیگر راضی هم نمی شود خب چکار کنی، لا یکلف الله نفسا الا وسعها. ولی اگر می توانی در حق الناس بیائی طرف را راضی کنی خب برو راضی کن. از این جهت می گوید ذنبٌ لا یغفر. ربطی به بحث تزاحم ندارد.

اتفاقا در آن روایت خثعمیه می گوید: أرأیت لو کان علی ابیک دین، مگر پدرت بدهکار به حج نبود، اگر پدرت بدهکار به مردم بود قضاء می کردی؟ گفت بله، حضرت در روایت فرمود دین الله أحق أن یقضی.

این علامت بر این است که ممکن است دین الله حداقل در برخی موارد مقدم باشد.

یا خود فقهاء فتوی می دهند می گویند اگر کسی مرد، یک میلیون دارد یا باید برای او نیابت بدهیم یا قرضش را بدهیم. آقای خوئی ره هم گفته برو برایش مکه بگیر. حج مقدم است بر اداء دین. روایت داریم. آقای خوئی ره هم فتوی داده است.

اینها شواهد بر این است که قاعده شما درست نیست.

یقع الکلام فی المرجح الآخر.